

هو العليم

بررسی حدیث رفع (7)

نقد دو نظر از مرحوم آقاضیاء عراقی

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه صد و هشتاد و هشتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آقا ضیاء بعد از مقدماتی که راجع به مسائل حول حدیث رفع بود تنبیهاً خودشان را مطرح کردند، راجع به مرفوع در حدیث رفع وارد بحث می‌شوند و همان‌طوری که عرض شد چه ما رفع را در حدیث رفع، رفع حقیقی بدانیم یا رفع را رفع تنزیلی بدانیم، باید آن مرفوع را از بین آثار مترتبه بر تکلیف اختیار کنیم. ایشان می‌فرمایند که لا شک و لا شبهه که مرفوع عبارت از همان ایجاب احتیاط است، و آن فقط از میان آثار وضعیه و تکلیفیه مورد رفع واقع می‌شود. جهتش هم این است که ما گفتیم: حدیث رفع، آثاری را رفع می‌کند که وضع آن موجب ضیق و کلفت بر مکلف است و شارع **مَنَّةً عَلَى الْعِبَاد** آن آثار را برمی‌دارد و شکی نیست که ایجاب احتیاط **ضیق و تکلیف و کلفةً عَلَى الْمَكْلَف**، فلذا شارع ایجاب احتیاط را مرتفع می‌کند؛ گرچه با ارتفاع ایجاب احتیاط، مؤاخذه و سایر آثار مترتبه بر حکم واقعی هم رفع خواهد شد.^۱ این کلام ایشان بود.

نقد دیدگاه مرحوم آقاضیاء مبنی بر کُلفت بودن ایجاب احتیاط

اما در اینکه ایشان می‌فرمایند: «ایجاب احتیاط کلفت بر مکلف است» این مسئله محل تأمل است؛ به جهت اینکه شکی نیست که مبنای ایشان و سایرین و بسیاری از آقایان در بحث علم اجمالی و حیازت اطراف شبهه در علم اجمالی که آن یکی از فروع ایجاب احتیاط است بر اجتناب از موارد شبهه یا بر اتیان موارد مشتبّه است؛ درحالی که در آنجا حکم به ایجاب احتیاط موجب ضیق و کلفت بر مکلف نخواهد شد و اگر قرار باشد جواب بدهند و بفرمایند که چون در آنجا منجز است، فلذا استصحاب بقاء تکلیف ولو کلفةً موجب بقاء تکلیف است.

جواب این است که بنابراین نفس ایجاب احتیاط موجب ضیق نیست و ضیق رفعاً و وضعاً موجب برای حکم و موجب برای رفع حکم نیست.

اگر در اتیان موارد مشتبّه در علم اجمالی ضیقی باشد در آنجا هم باید قائل به رفع حکم بشوید؛ درحالی که کسی این حرف را نمی‌زند. اگر در اتیان موارد مشتبّه در علم اجمالی ضیقی وجود نداشته باشد همین حرف را ما در ایجاب احتیاط هم می‌زنیم مضافاً به اینکه خود ایشان در باب انسداد در حجیت ظن در بحث انسداد...
...ضیقی که از ناحیه ایجاب احتیاط می‌آید را مرفوع می‌دانند و قائل به این هستند که در بسیاری از موارد که موارد شخصیه است، ایجاب احتیاط ضیقی را بر مکلف به وجود نمی‌آورد.^۲ مثل اینکه در بسیاری از

^۱ مقالات الأصول، ج ۲، ص ۱۶۸.

^۲ همان، ص ۱۶۵.

موارد ما می بینیم که در عین اینکه انسان احتیاط را انجام می دهد اما ضیق نیست؛ حالا یک تکلیف را انسان دو بار انجام بدهد فرض کنید در شبهه سفر و حضر انسان صلاة را قصرأ و تماماً بخواند، یا در شبهه اینکه سفر، سفر معصیت است یا غیر معصیت این طور باشد، و همین طور در سایر موارد که مسئله از این باب است.

راوی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت که اگر شب قدر برای ما مخفی باشد در این صورت چه کنیم؟! چون شب قدر بین یکی از این سه شب است؛ شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم در یکی از این سه شب متعین است؛ البته تعین در همان بیست و سوم است، ولی حالا مبنای لسان ائمه علیهم السلام بر اختفاء این مسئله بود؛ بعد راوی سؤال می کند حالا اگر اوّل ماه برای ما مشتبه بود شب قدر را چه کنیم؟! حضرت فرمودند: شش شب را تا صبح بیدار باشید، به جای اینکه سه شب را بیدار باشید. شش شب را به عنوان اتیان به اطراف شبهه محصوره بیدار باشید. معلوم می شود که حضرت می خواهد بفرماید حالا شش شب را شما در همه عمرتان بخواهید بیدار باشید که نمی میرید، آسمان که به زمین نمی آید! ما این قدر مسائل را به خودمان سخت کردیم. حالا دارم به لسان همین آقایان بحث می کنم که اینها خواستند قدری تکلیف را بر افراد سهل کنند، بعضی جاها که باید سهل کنند نمی کنند و سفت می گیرند؛ ولی از آن طرف حالا با یک ایجاب احتیاط که خیلی هم مسئله مشتبه نمی شود چه اشکالی پیش می آید؟ مثلاً در یک مورد که مورد شبهه است، این نکاح به واسطه احتیاط انجام نشود یا در یک مورد که مورد شبهه است، این ماء به واسطه احتیاط شرب نشود یا در یک جا به واسطه احتیاط این مال مشتبه اکل نشود، این به کجای این قضایا برمی خورد؟! کجای این زمین و زمان بهم می خورد که حالا ایشان می گویند: ایجاب احتیاط موجب ضیق بر مکلف است؟! نه خیر آقا! هیچ هم موجب ضیق بر مکلف نیست، کجای آن موجب ضیق است؟! این همه ائمه علیهم السلام آمدند شب ها تا صبح بیدار بودند، روزها تا شب صائم بودند، تمام سال را چه کار می کردند، حالا مگر چطور شد؟! یک ذره قضیه بخواهد تفاوت پیدا بکند همه سرو صدایشان درمی آید! ایجاب احتیاط را برمی دارد چون وضع ایجاب احتیاط موجب ضیق بر مکلف است، نه خیر هیچ هم موجب ضیق نیست.

یک وقتی مسئله این است که ایجاب احتیاط به نحوی است که اصلاً اتیانش عرفاً غیر ممکن است، مثلاً یک موطوءه ای را در ریضة من الغنم که اصلاً به واسطه این باید از کل اغنام رفع ید کرد؛ خب این دیگر در اینجا مسلم است که موجب حرج است. یا مثلاً مال مشتهی که در میان یک بلد هست، یا علم اجمالی به اینکه یکی از کیسه های آرد این نانوائی ها می دانیم که حرام و غصبی است یا نجس است و تمام این مخابز قم همه باید تعطیل بشوند؛ خب این موجب حرج است معلوم است اصلاً بحث راجع به این نیست. کجا شما چنین مورد نادری پیدا می کنید که شارع بگوید که در آنجا ایجاب احتیاط است. اصلاً شارع هم اگر نمی گفت آنجا قضیه روشن بود. پس معلوم می شود این ایجاب احتیاط در «**ما لا یعلمون**» اصلاً موجب ضیق هم نیست،

کجای آن موجب ضیق است؟! به صرف اینکه حالا شخصی حکمی را نمی داند احتیاط بر او واجب نیست؟! نه خیر؛ بالأخره من باب مثال الآن بنده شک دارم که آیا غناء؛ این غنایی که در این موسیقی هست این غناء حرام است یا حلال است؟! ایجاب احتیاط به این است که من استعمال نکنم، آیا این ضیق است؟! زلزله می آید؟! حالا مردم دیگر آن قدر داغ شدند که می گویند: آقا نمی شود زندگی کرد. می گویم: چطور زمان شاه به خاطر این موسیقی رادیو در خانه ات نبود حالا می گویی که من تلویزیون هم اگر تماشا نکنم، می میرم؟! این مسئله به این نحو که صحیح نیست. لذا خود ایشان هم در باب انسداد در رد ادله قائلین به انفتاح به حجیت ظن از باب اینکه ایجاب احتیاط موجب ضیق است و موجب کلفت و حرج بر مکلف است، ایشان می گویند: نه ایجاب احتیاط در مسائل شخصی هیچ وقت موجب کلفت نیست؛ خیلی موارد اگر موارد نادری باشد؛ آن وقت همین جا که می رسد در حدیث رفع می گوید: نه خیر ایجاب احتیاط موجب ضیق است، بنابراین چون **منه علی العباد** حدیث رفع آثار وضعیه ای که موجب ضیق است را رفع می کند، پس حدیث رفع باید ایجاب احتیاط را رفع کند. این اشکال اول بر این مطلب ایشان بود.

بعد ایشان می فرماید که از بین آثار دیگر یکی را گفته اند: استحقاق مؤاخذه و استحقاق عقوبت هم از آثار مرفوع است.

نظر مرحوم آقاضیاء مبنی بر عقلی بودن استحقاق عقوبت

جوابی را که مرحوم عراقی می دهند می فرمایند که استحقاق عقوبت و مؤاخذه هر دو جزء مستقلات عقلیه است و جزء مدرکات عقل است و ید شارع به وضع و رفع مستقلات و احکام عقلیه نمی رسد. شارع آنچه را که می تواند وضع و رفع کند در محدوده اختیارات خود اوست، اما مسائل عقلی تحت اختیارات شارع نیست، بنابراین استحقاق عقوبت که مترتب بر مخالفت با تکلیف است، یا مؤاخذه که مترتب بر مخالفت با تکلیف است و عقل مستقل به این مسئله است، این از تحت جعل و رفع شارع خارج است بناءً علی هذا باز در باب اختیار آثار مرفوعه، ایجاب احتیاط متعین است.^۱

اشکالات دیدگاه مرحوم عراقی

باز آنچه که به نظر می رسد در این کلام ایشان مواردی از تأمل وجود دارد؛

اشکال اول

اول اینکه ما مخالف با تکلیف را موجب استحقاق عقوبت بدانیم و عقل مستقل به استحقاق و مؤاخذه بر مخالفت تکلیف است، این محل تأمل است؛ زیرا استحقاق مؤاخذه و عقوبت از باب سلب و ایجاب نیست

^۱ مقالات الأصول، ج ۲، ص ۱۶۸

که در همه موارد تکلیف، سریان و جریان داشته باشد؛ بلکه از باب عدم و ملکه است که در موردی که آن مورد فی حدّ نفسه مخالفت تکلیف، استحقاق ایجاب را دارد در آن مورد که **مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَسْتَحِقَّ الْمَوَاضَةَ وَالْعُقُوبَةَ** در آنجا شارع بیاید و آن استحقاق مؤاخذه را بر دارد.

بیان ذلك اینکه عقل کی مستقل به استحقاق عقوبت و استحقاق مؤاخذه است؟! از کجا می گوید که این عقل نسبت به این قضیه مستقل است؟! در جایی که مولا عدم تکلیف و مخالفت با تکلیف را موجب استحقاق بداند؛ اما اگر تکلیف در یک ظرفی قرار بگیرد که در آن ظرف اصلاً مسئله عقوبت و استحقاق در آنجا منتفی است، دیگر مخالفت با تکلیف و عدم مخالفت با آن در آنجا معنا ندارد. استحقاق عقوبت و مؤاخذه برای افراد عادی است که این افراد عادی به واسطه مخالفت با تکلیف، مستحق عقوبت و مؤاخذه هستند؛ اما نسبت به آن مکلفینی که اتیان تکلیف را نه از باب **خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ** و نه از باب **طَمَعاً إِلَى الثَّوَابِ** انجام می دهند، این مسئله در آنجا راه ندارد؛ چون اصلاً در آنجا مکلف استحقاق مؤاخذه و اینها را مدّ نظر قرار نمی دهد. در آنجا اصلاً بحث عقاب و ثواب نیست تکلیف در آنجا اصلاً به طور کلی با تکلیف افراد عادی متفاوت است؛ مانند تکالیفی را که امیرالمؤمنین علیه السلام انجام می دهد [می فرماید:]

«مَا عَبْدَتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ!»^۱

تکلیف در اینجا مطرح است در حالی که...

تلمیذ: پس اینجا تکلیف مصداق ندارد؟

استاد: چرا؟ تکلیف در آنجا به معنای اتیان مأموریه مولا است.

امیرالمؤمنین که الآن نماز ظهر را می خواند ائمه که نماز می خوانند بر چه اساسی است؟! چون مولا امر کرده است می خوانند و این امر مولا را فقط به لحاظ استماع و تلقی کلام مولا اتیان می کنند؛ نه به لحاظ اینکه عقاب نشوند. اگر فرض کنید مولا به آنها بگوید که **يَجِبُ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ وَنَحْنُ لَا نَدْخُلُكُمْ فِي الْجَنَّةِ** باز در این حال اینها نماز می خوانند. چرا؟! چون آنها اصلاً در اتیان به تکلیف غایت را دخول جنت و اینها نمی دانند، غایت را فقط رضا الله در اینجا می دانند نه جنت و نه نار و نه **خَوْفاً مِنَ النَّارِ** و نه **طَمَعاً إِلَى الْجَنَّةِ**؛ هیچ کدام از اینها غایت برای اتیان به تکلیف نیست.

پس در چنین وضعیتی طرح این مسئله اصولیه به عنوان اینکه استحقاق عقاب از مستقلات عقلیه است و این مستقلات و مدرکات عقلیه از تحت وضع و رفع شارع خارج است، در چنین موردی جا ندارد؛ در حالی که

^۱ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۰۴. الله شناسی، ج ۲، ص ۸۸:

«من تو را نپرستیدم از ترس آتش؛ و نه به طمع بهشت بلکه تو را سزاوار و لایق پرستش دیدم فلذا عبادت و پرستش تو را نمودم!»

بنا بر رأی شما حدیث و این فقره «**ما لا يعلمون**» شامل مانحن فیه خواهد شد یعنی حتی بالنسبة إلى الإمام عليه السلام حتى بالنسبة إلى أصحابه، حتى بالنسبة إلى بعض الأولياء الشامخين إذا لا يعلمون الحكم؛ یا اینکه در مورد خطایا و نسیان و امثال ذلك، این رفع ایجاب احتیاط در اینجا وجود دارد؛ در حالی که اصلاً در اینجا استحقاق عقاب و استحقاق مؤاخذة و این حرف‌ها اصلاً مطرح نیست؛ بلکه بحث این است که آیا احتیاط را انجام بدهد یا احتیاط را انجام ندهد؟! و در «**ما لا يعلمون**» می‌دانید که در اینجا قطعاً احتیاط... البته مسئله «**ما لا يعلمون**» را عرض کردم و در نهایت بحث هم آن را دوباره مطرح می‌کنیم که اصلاً مقصود از «**ما لا يعلمون**» چیست؟ حالا بنا بر این مشیء و مرام قوم ما بحث می‌کنیم. در قضیه «**ما لا يعلمون**» اصلاً بحث، بحث استحقاق عقاب و استحقاق عذاب نسبت به یک عده نیست؛ در حالی که «**ما لا يعلمون**» شامل این عده هم خواهد شد.

این یک مسئله است که اولاً عقل در الزام به تکلیف مستقل به مؤاخذة و استحقاق مؤاخذة و عقوبت نیست، ما در بسیاری از تکالیف می‌بینیم با اینکه تکلیف، تکلیف الزامی است ولی اصلاً در اینجا مسئله استحقاق عقوبت و این حرف‌ها مطرح نیست؛ بلکه استحقاق عقوبت و عذاب از باب عدم و ملکه است؛ یعنی برای افرادی که آن افراد داعی مخالفت با مولا را دارند، برای آن افراد استحقاق مؤاخذة و عقوبت است، نه در ظرف دیگر؛ یعنی در حالی که به رفع این قضیه ما می‌بینیم در بعضی از موارد با وجود الزام بر تکلیف در عین حال مسئله مخالفت اصلاً مطرح نیست؛ الزام تکلیف هست ولی مخالفت نیست؛ یعنی اصلاً تفکر مخالفت با تکلیف از چنین فردی متمشی نمی‌شود تا با مخالفت مستحق عقوبت و مستحق مؤاخذة بشود. درست شد؟! می‌خواهم بگویم که در اینجا اعم و اخص مطلق است، بحث الزام به تکلیف مسئله آخری و بحث مخالفت با تکلیف که موجب استحقاق عقوبت و موجب استحقاق مؤاخذة است مسئله آخری و ما فعلاً در شق اول بحث می‌کنیم. بحث، بحث الزام بر تکلیف است؛ آیا الزام تکلیف موجب استحقاق مؤاخذة بر تکلیف است؟! نه خیر، این نسبت به عوام الناس و افرادی که عبادت را **خوفاً من العقاب و طمعاً إلى الثواب** انجام می‌دهند این طور است؛ اما نسبت به افرادی که از دایره خوف و از دایره طمع خارج هستند، الزام تکلیف اصلاً مستوجب عقاب و مستوجب حساب نیست؛ بلکه الزام تکلیف موجب **رضا الله تعالی** است و به خوف و عقاب و این حرف‌ها اصلاً کاری ندارد. این اشکال اول بود.

اشکال دوم

اشکال دوم اینکه کجا عقل حکایت می‌کند از اینکه مخالفت با تکلیف اصلاً مستوجب عقاب یا اینکه مستوجب مؤاخذة است؟! این حرف‌ها را نداریم. حکم عقل نسبت به الزام و نسبت به تکلیف، فقط الزام مکلف بر مأمور به است که از ناحیه مولا می‌آید، این را فقط می‌گوید؛ اما اینکه اگر مخالفت کردی مستوجب عقاب هستی حکم عقل نیست، چه کسی چنین حرفی را گفته است؟! این را ما در اینجا باید ببینیم اگر مولا بر

الزام مترتب کرده که مخالفت تکلیف مستوجب عقاب است، عقل در اینجا حاکم است؛ اما اگر مولا بر الزام بر تکلیف، استحقاق عقاب و مؤاخذه را مترتب نکرده است عقل هم در اینجا حاکم نیست. پس عقل در اینجا به لسان دلیل نگاه می‌کند، نه اینکه در تمام اوامر عرفیه باشد؛ چون در بسیاری از موارد من باب مثال یک معلّمی شاگردی را الزام می‌کند بر اینکه باید این تکالیف را انجام بدهی. اگر این شاگرد و تلمیذ تکالیف را انجام ندهد معلّم هم عقوبتش نمی‌کند؛ اما همین قدر نتیجه‌اش عائد خودش می‌شود که از این علم محروم می‌ماند، اینجا دلیل نداریم. یا اینکه مولا بیايد مکلف را بر اتیان به صلاة صبح الزام بکند و او اتیان نکند خب نتیجه‌اش این است که در روز قیامت هم او نصیب ندارد؛ یعنی در اینجا این طور نیست که [ترک صلاة] مستوجب عقاب است؛ بلکه سلب یک توفیق مترتب بر نفس عمل است. این اصلاً با عقل کاری ندارد، اصلاً عقل در اینجا حاکم نیست اگر همه مردم دیوانه هم باشند باز وقتی بر عدم تکلیف سلب یک توفیقی مترتب است، این خواهی نخواهی اثر وضعی است این اثر وضعی اصلاً کاری به عقل ندارد. بله یک وقتی مولا می‌گوید: اگر این را انجام ندهی اگر این تکلیف را انجام ندهی مستحق عقاب هستی، عقل هم در اینجا حاکم است و می‌گوید: حالا که مولا این حکم را کرده اگر انجام ندهی تبعاتش مترتب می‌شود، ولی اگر به عنوان موجبۀ کلیّه بگویند که در هر جا تکلیف هست در آنجا مخالفت با تکلیف موجب مؤاخذه است، ما چنین موجبۀ کلیّه‌ای را نداریم. این هم اشکال دوم بر مسئله مرحوم عراقی بود.

اشکال سوم

و اما اشکال سوم که بر این قضیه وارد است این است که شما در اینجا می‌گویید که استحقاق مؤاخذه و استحقاق عقوبت دو اثر عقلی هستند که شارع نمی‌تواند جعل و وضع کند.^۱ چرا شارع نمی‌تواند جعل و وضع کند؟! وقتی ما گفتیم که این اثر بر لسان دلیل مترتب است، شارع می‌تواند در اینجا بگوید: این تکلیف، تکلیف الزامی است؛ اما بر مخالفت، استحقاق عقوبت نیست و این تکلیف، تکلیف الزامی است و بر مخالفت، استحقاق عقوبت هست. جعل و وضعش به دست شارع است، منتها به جعل سبب و به رفع سبب؛ سبب برای استحقاق حکم عقل که آن استحقاق مؤاخذه است آن سبب همان اراده و اختیار شارع است. اراده و اختیار شارع موجب می‌شود که استحقاق عقاب بیايد و اراده و اختیار شارع موجب می‌شود استحقاق عقاب نیاید. آن جعل و وضعش باز در اینجا به ید شارع است.

اشکال چهارم

اشکال چهارم اینکه ایشان می‌فرماید: عقوبت فعلیه گرچه رفع و وضعش به دست شارع است چون

^۱ مقالات الأصول، ج ۲، ص ۱۶۴.

عقوبت به دست شارع است اما این باز کافی نیست؛ چون **تَمَامُ الْمَنَّةِ عَلَى الْعِبَادِ** نیست، **تَمَامُ الْمَنَّةِ** آن است که اصلاً استحقاق عقوبت برداشته بشود.^۱ حالا یک چیزی طلب کار هم شده‌اند! حالا حدیث رفع آمده می‌گوید: ما عقاب را از آنچه که شما نمی‌دانید و «**ما لا یطیقون**» برمی‌داریم اینها می‌گویند: نه، خدایا کم برداشتی باید که استحقاق را از بیخ برداری والا... [خدا می‌گوید:] برو پی کارت! تازه این را هم زیادی مَنّت سرت گذاشتم که با وجود این مخالفت و اینها برداشتم! گفت که اگر به بدهکار نگوئی طلبکار می‌شود! حالا ایشان هم تقریباً قضیه را همین‌طور می‌گویند که **تَمَامُ الْمَنَّةِ** اقتضاء می‌کند که اصلاً از بیخ استحقاق و عقاب نباشد، نه‌اینکه فقط عقوبت فعلی را در اینجا شارع بردارد! این هم که دیگر واضح‌البطلان است و نیازی به توضیح و اینها ندارد.

پس من حیث‌المجموع ایشان نسبت به مؤاخذه نظرشان این بود که مؤاخذه از آثار مرفوع نیست بلکه اثر مرفوع، ایجاب احتیاط است. حالا اگر شخصی بگوید که **حکم الله الواقعی و حکم الله فی نفسه** برداشته می‌شود؛ یعنی وقتی که حدیث رفع می‌آید می‌گوید: «**رُفِعَ مَا لَا یَعْلَمُونَ**»؛ «**رُفِعَ مَا لَا یَعْلَمُونَ**» این است که اصلاً خود آن حکم واقعی مرفوع و منتفی است و ضیقی هم بر مکلف نمی‌آید، همان‌طور که اگر آن **حکم الله** قبلاً مجهول بود و به فعلیت و تنجّز رسیده بود، مگر بر مکلف ضیق بود؟! نبود. حکم واقعی است دیگر مکلف باید اتیان کند. ایشان در اینجا اتیان را به جهاتی منتفی می‌دانند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱ همان، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.